

در این شماره:

• اول ماه می، یک روز جهانی



• ما همه فرخنده هستیم

• اقتصاد و اشتغال زنان

• گزارشی از حاشیه

• دو روی سکه، زن ستیزی و نژادپرستی

• نگاهی به رخ دیوانه و استراحت مطلق

facebook:

<http://tinyurl.com/kfwpbh8>
<http://tinyurl.com/osyan-osyan>

osyan.osyan@gmail.com

<http://nashriyeosyan.wordpress.com/>

آزاده
صمیمی

اول مه یک روز جهانی

از کارهای اجتماعی حذف می‌شوند و باید وضعیت اقتصادی خانواده را در این شرایط سخت تنظیم کنند. سخت‌ترین کارها و شرایط کاری، کمترین درآمدها، کمترین امکانات و مزایای کاری متعلق به زنان است. بسیاری از زنان به دلیل هراس از اخراج شدن از کارشان از مرخصی زایمان استفاده نمی‌کنند. زنان دست‌فروش مترو، زنان گل‌فروش پشت چراغ قرمزهای خیابان‌های بالا شهر ایران، زنان نظافتچی ساختمان‌ها، زنان خیاط تولیدی‌های بدون نور و تهویه که ساعت‌ها سوزن می‌زنند و پشت چرخ‌ها خم می‌شوند، زنان آشپز، زنان قالبیاف، زنان شالی‌کار و چای‌کار، زنان پنبه چین، زنان روستا، زنان عشایر و بسیاری دیگر جزئی از نیمه این طبقه زحمتکش هستند که شامل همه آن تبعیض‌ها نیز می‌شوند. اما تبعیض‌هایی که نسبت به زنان در جامعه سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، مختص و زاینده همین نظام است که هدف از آن، سازمان‌دهی جامعه بر اساس منافع سرمایه‌داری، ابقای روابط و مناسبات بردگی در شکل‌های مدرن و امروزی و کنترل و به انقیاد کشیدن زنان توسط مردان است. سازمان‌دهی‌ای که قدرت اجتماعی زنان را دگرگون و محدود کرد. ایجاد جدایی و تبعیض و تقسیم در درون طبقه کارگر، بین زن و مرد، بین نژادها، ملیت‌ها، رنگ‌ها و سن جزئی از سازمان‌دهی سرمایه‌داری در درون طبقه کارگر است. برای کنترل قدرت این طبقه و به انقیاد کشیدن آن

زنان در جامعه سرمایه‌داری یا با ستم و استثمار در محیط‌های کاری به بند کشیده می‌شوند و یا در جنگ‌های قدرت‌های سرمایه‌داری و ارتجاعی، آواره و اسیر می‌شوند و یا در حصار تاریک مذهب و خرافه، روزی هزار بار سرکوب می‌شوند و جان می‌دهند. مثل فرخنده‌ها، ازگه جان‌ها، سروه‌ها، ریحانه‌ها، سمیه مهری‌ها و هزاران زن و دختر دیگر. دین، فرهنگ، ایدئولوژی و سنت همه در خدمت نظامی است که ستم و بهره‌کشی از انسان‌ها در سرتوچ آن قرار دارد

رهایی طبقه کارگر از وضعیت موجود در گرو دگرگون کردن آن است. موقعیت عینی این طبقه، نیاز به دگرگونی را پدید می‌آورد زیرا که منفعتش در عوض کردن روابط تولیدی و اجتماعی استثمارگرانه است. در تغییر فرهنگ و ایدئولوژی‌ای که متعلق و بر اساس منافع طبقه حاکم سرمایه‌دار است. طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که تنها خواسته‌های خود را مطرح نمی‌کند و همه جامعه را مدنظر

اول ماه مه از آن روزهایی است که با جمعیت زیادی در جهان احساس همبستگی می‌شود. یک روز جهانی. روز جهانی کارگر. روزی که متعلق به طبقه ایست که دیگر مرز و رنگ و نژاد و ملیت و جنس نمی‌شناسد. طبقه‌ای که جهانی است و همیشه تاریخ‌ساز بوده است. پرولتاریا یک طبقه جهانی است چون در مرکز روابط تولیدی قرار گرفته که دنیا را به هم متصل می‌کند. طبقه‌ای که با رشد نظام سرمایه‌داری گسترده‌تر می‌شود و زنجیرهای استثمارش محکم و محکم‌تر. امروز در حالی که سرمایه‌داری روزبه‌روز گسترش پیدا می‌کند و در دور افتاده‌ترین شهرها و روستاهای کشورهای در حال توسعه نفوذ می‌کند، کارگران نیز در جستجوی کار و کمی مزد بیشتر و زندگی بهتر به کشورهای مختلف مهاجرت می‌کنند. بسیاری از آن‌ها برای همیشه مهاجر، بیکار و غیرقانونی می‌مانند و به دلیل روی آوردن به کارهای سیاه و غیرقانونی یا خلاف، سال‌های زیادی را در زندان‌های این کشورها سپری می‌کنند و یا به دلیل مهاجر بودن به بدترین شرایط کار و پایین‌ترین دستمزد تن می‌دهند. نمونه آن کارگران افغان در ایران هستند. برای سرمایه‌داری، مهم نیست که زبان نمی‌دانند یا سواد ندارند و یا تخصص، مهم این است که نیروی کارشان را به کمترین دستمزد می‌فروشند. همین امر زمینه‌های مادی انترناسیونالیسم و هم‌سرنوشتی این طبقه را در چهار گوشه دنیا پررنگ‌تر می‌کند

زنان، نیمی از این طبقه زحمتکش را تشکیل می‌دهند. برای آن‌ها نیز دیگر مرزها معنایی ندارد. زنان فیلیپینی و بنگلادشی، به عنوان کارگر خانگی، پرستار و یا تن‌فروش در دبی و عراق، زنان چینی بالاترین آمار تن‌فروشان در کشورهای اروپایی و آمریکا را دارند، زنان هندی در انگلیس، سخت‌ترین کارها را تحت عنوان کارگر ساده انجام می‌دهند. سیاهان در آمریکا، ترک‌ها در آلمان، الجزایری‌ها و مراکشی‌ها در فرانسه، افغان‌ها در ایران، زنان اوکراین و روسیه در آسیا و ایرانی‌ها در همه جای دنیا. وضعیت زنانی که در کشورهای خودشان جزو کارگران محسوب می‌شوند نیز مشابه همدیگر است. از استثمار در ساعت کاری و حقوق کمتر نسبت به مردان گرفته تا آزارهای جنسی در محیط‌های کار. هدف اول تعدیل نیرو زنان هستند. اولین کسانی که از چرخه رسمی کار خارج می‌شوند. در زمان‌های تحریم اقتصادی و ریاضت‌کشی‌ها، باز این زنان هستند که

هیچ کودکی در آن به خاطر فقر و گرسنگی و عدم بهداشت جانش را از دست ندهد. دنیایی که در آن، جنگ، تجربه روزمره مردم نباشد. دنیایی که هیچ مردی مالک هیچ زنی نباشد. زنان برابر با مردان باشند. برای خلق این دنیا به جنبشی نیاز است که مسلح به آگاهی باشد. آگاهی از ستمی که بر آنان می‌رود. جنبشی که هدفش تغییر وضعیت کنونی باشد و خلق دنیایی نوین که از آن صحبت کردیم. جنبشی برای یک تغییر انقلابی. §

درد و رهایی‌اش با رهایی بشریت معنا خواهد داشت. رهایی از تضاد و تخصم طبقاتی. رهایی از هر گونه ستم و نابرابری. ستم طبقاتی، جنسیتی، ملی و نژادپرستی. ما خواهان دنیایی هستیم که از هیچ انسانی بهره‌کشی نشود. هیچ انسانی به جرم دست‌فروشی، به جرم فقر، به جرم بی‌آیندگی خود را نسوزاند، به زیر مترو نیندازد، خودکشی نکند، نه در تهران، نه در خرمشهر، نه در تبریز، نه در تونس، نه در هند و نه در هیچ جای دنیا. ما دنیایی را می‌خواهیم که

گزارش ارسال

شادی.م

و یک خانواده می‌ماند بدون خرجی! البته حتی با وجود کار کردن پدر خانواده، آن قدر درآمد نسبت به مخارج کم است که کودکان هم مجبور هستند کار کنند.

از یک جوان ۱۷-۱۸ ساله که در محله ده‌ای داشت پرسیدیم از کی کار می‌کند و تحصیلاتش در چه وضعیتی است. گفت خودش و همه‌ی دوستانش در محله بعد از مقطع ابتدایی یا راهنمایی مجبور شدند ترک تحصیل کنند و به عنوان کمک خرج در کارگاه‌های مختلف، تعمیرگاه‌ها و ... کار کنند. گفت خواهر کوچکی دارد که در حال حاضر درس می‌خواند ولی او هم بعد از اتمام دبستان باید خانه بماند. پرسیدیم آیا او را هم سراغ کاری می‌فرستند؟ و پاسخ: «حالا خدا بزرگ است...» سرنوشت این دختران را ناگفته می‌دانیم. همان نو عروسان قبل از بلوغ یا ...

از زنان خاموش محل بگوییم. همان زنان جوانی که به خاطر ازدواج زود هنگام و بارداری‌های مکرر و سختی‌های روز افزون زندگی خیلی پیرتر از آنچه هستند می‌نمایند. وقتی صحبت از دو کودک کار شد که با مادر بزرگشان در این محل زندگی می‌کنند یکی از همسایگان گفت که پدرشان در زندان است. «و مادرشان؟» «آویزون این و اون...!» باز همان قصه‌ی آشنا. زنان قربانیان این سیستم وحشیانه برای ادامه‌ی بقا باید از نشان هم مایه بگذارند.

کاش این «آسایش» دروغین را پایانی باشد. کاش فروش همه‌ی زنان و کارگران آسایش را از حاکمان برباید... آن روزی که همگی سرخ شویم. §

اینجا منطقه‌ی «آسایش» رشت... جایی که مهاجران از خلخال و روستاهای اطراف آن به امید آسایش و رفاه نسبی به آن پناه آورده‌اند ولی فرسنگ‌ها از آن دورند.

کمی در کوچه پس کوچه‌ها قدم می‌زنیم بوی فاضلاب و زباله مشام را می‌آزارد و به این فکر می‌کنیم که حتماً با گرم‌تر شدن هوا تنفس غیرممکن می‌شود. یک نگاه اجمالی به خانه‌ها کافی است که بدانیم بدون هیچ ملاحظه‌ی فنی و با مصالح نامناسب و ارزان توسط خود ساکنین محل ساخته شده‌اند. مصالحی که نه در برابر رطوبت و نه در برابر سرما اهل خانه را محافظت نمی‌کنند، چه برسد به زلزله...

هر طرف را که نگاه می‌کنیم تعداد زیادی کودک و خردسال در کوچه‌های خاکی این طرف و آن طرف می‌روند. با یک حساب سر انگشتی که معلوم می‌کند هر خانواده‌ای چندین فرزند دارد، پرسش بعد این است: هزینه‌های زندگی را چگونه تأمین می‌کنند؟

از یکی از اهالی محل که بقیه را خوب می‌شناخت پرس و جو کردیم. گفت اکثر ساکنین اینجا کارگران ساختمانی هستند که به امید بازار پر رونق ساخت و ساز در گیلان روستاهای خود را در اردبیل ترک کرده‌اند. اما این کارگران روزمزد نیمی از سال را به خاطر بارندگی بیکارند و به زحمت نان در می‌آورند. در زمان کار هم هیچ کارفرمایی آنان را بیمه یا توجهی به امنیت جانی آنان نمی‌کند به طوری که حدوداً ۶ سالگی ۷ نفر از کارگران ساختمانی همین محل از بالای ساختمان می‌افتند و در صورت زنده ماندن، آسیب‌های بسیار جدی می‌بینند به طوری که شاید باقی عمر را نتوانند کار کنند؛ بدون هیچ گونه جبران خسارتی...



اقتصاد ایران و اشتغال زنان

روشنک
مینو

شرایط را مناسب نشان دهند از هر سو به زنان حمله می‌کنند. مهم‌ترین بخشی که در شاخص‌های اقتصادی تأثیرگذار است بخش اشتغال است و زنان در محاسبه نرخ بیکاری محاسبه نمی‌شوند زیرا آن‌ها قبل از اشتغال به کار در خارج از خانه، خانه‌دار هستند و اشتغال آن‌ها تنها در بالا بردن آمار اشتغال مفید است. بیکاری آن‌ها که منجر به افزایش نرخ بیکاری می‌شود ضروری نیست. همچنین در فراخوان استخدامی منتشره از سوی سازمان سنجش، «از مجموعه دو هزار و ۸۰۰ سهمیه استخدامی ۱۳ دستگاه دولتی، دو هزار و ۲۸۴ سهمیه استخدامی صرفاً برای مردان، ۵۰۰ سهمیه مشترک میان مردان و زنان و تنها ۱۶ سهمیه صرفاً برای زنان در نظر گرفته شده است. به عبارت دیگر ۸۲ درصد از سهمیه‌های استخدام صرفاً برای مردان، بیش از ۱۷/۵ درصد از سهمیه استخدام مشترک میان زنان و مردان و کمتر از یک درصد از سهمیه استخدام، صرفاً برای زنان است.» (شرق) این استخدام‌ها مربوط به بخش کوچکی از سازمان‌های دولتی است که در سال گذشته شهرداری به عنوان یکی از آن‌ها، اقدام به تفکیک جنسیتی نمود و اکنون بقیه‌ی ارگان‌ها در هنگام استخدام این اقدام را صورت می‌دهند.

ولی اشتغال در سازمان‌های دولتی بخش کمی از عرصه‌های اشتغال را در بر دارد. افراد خاصی با پارتی‌بازی و نشان دادن اعتقاد باطنی به حاکمیت قادر به کسب این مشاغل می‌شوند. بخش اصلی مشاغل مربوط به عرصه‌های غیررسمی است. «۱۲ درصد از زنان ایرانی شاغل هستند و بیش از ۸۰ درصدشان خانه‌دار. از میان آن ۱۲ درصد هم ۵۲ درصد از زنان، مشاغل غیررسمی دارند.» (خبر آنلاین). در سال‌های اخیر شاهد بودیم که تعداد زیادی از واحدهای تولیدی، با شکل‌گیری اقتصاد مبتنی بر سوداگری (اقتصادی که به واسطه حباب قیمت‌ها سود کسب می‌کند)، به تعطیلی کشیده شد و بسیاری از کارگران این واحدها اخراج شدند. با بیکاری روز افزون این قشر بر شمار خانوارهایی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند افزوده شد و بسیاری از کودکان این خانواده‌ها به جای تحصیل، به کودکان کار تبدیل شدند و زنان و مردان خانواده دست‌فروشی می‌کنند تا بتوانند در این گرانی‌ها شکم خود و فرزندان خود را سیر کنند. بازار اعتماد هم بهترین مشتری‌های خود را از میان این اقشار پیدا می‌کند و چرخه‌ی فلاکت اکثر افراد جامعه به سمت اوضاع نابسامان‌تر می‌چرخد.

تحمل این اوضاع، برای گرسنگان آسان نیست و حاکمیت از این موضوع آگاه است. شکل‌های مختلف سرکوب افراد جامعه، روشی برای حفظ حیات حاکمیت است. هنوز زمان زیادی از سال جدید

سال ۹۴ با ادامه شرایط بحرانی در اقتصاد آغاز شده است و هر روز اخبار مربوط به سیاست‌ها، اقدامات و تصمیماتی که بر ضد منافع مردم هستند از گوشه و کنار کشور و حتی جهان به گوش می‌رسد. تعطیلات سال نو به پیگیری اخبار مذاکراتی گذشت که در آن بین فرودستی بیشتر مردم ایران و منافع ثروتمندان در قدرت حاکمه و قدرت‌های جهانی، چانه‌زنی شد. هنوز مدتی از جشن توافق نگذشته بود که جلوی کاهش قیمت ارز به اسم حمایت از صادرات گرفته شد. اما سؤال این است که منفعت صادرات نصیب مردم می‌شود یا سهم ثروتمندان است؟ بالا بودن نرخ ارز به نفع مردم است یا به نفع کشورهای پیشرفته؟ بالا بودن نرخ ارز برای بانک‌های فاسدی منفعت دارد که ذخیره‌ی ارز در آن‌ها سرمایه و دارایی محسوب می‌شود، نه برای مردم. بالا بودن نرخ ارز باعث افزایش صادرات می‌شود اما صادرات چه کالایی؟ پسته، فرش و کالاهایی که انحصار تولید و درآمد هنگفت آن‌ها نصیب اقلیتی از ثروتمندان وابسته به حاکمیت می‌شود، نه باغدارها و قالی‌باف‌های تحت ستم. بالا بودن نرخ ارز گرانی را هر روز بیشتر کرده و قدرت خرید مردم را کاهش می‌دهد. بالا بودن نرخ ارز باعث می‌شود تولید ورشکسته‌ی ایران، به کما برود و مرگ حتمی داشته باشد و درنهایت تورم، بیکاری و فقر روز افزون را به اکثریت جامعه تحمیل کند. «بر اساس آماری که گمرک جدیداً منتشر کرده است، کالاهای اساسی در سال ۹۳، بیشترین سهم واردات را از لحاظ ارزشی به خود اختصاص دادند و چهار کالا از پنج کالای اول وارداتی کشور کشاورزی است. بنا بر آمار منتشرشده گمرک در ارتباط با میزان صادرات و واردات کالا در سال ۹۳، مواد خوراکی بیشترین میزان واردات را دارند، به طوری که دانه گندم خوراکی با واردات بیش از دو میلیارد دلار، رتبه اول واردات را به خود اختصاص داده است» (تسنیم). امیدوارم مهر و موم‌های آغازین دهه‌ی ۸۰ و جشن خودکفایی گندم را به یاد داشته باشید. زمانی که روشن شد که با تغییر کاربری زمین‌هایی که کاشت جو داشتند، در تولید گندم خودکفا شدیم و جو را وارد کردیم! اما اکنون به لطف دستیابی به انرژی هسته‌ای، واردات گندم رتبه‌ی اول واردات را دارد!

موارد گفته شده مربوط به یکی دو سال اخیر نیست. این شرایط جزو خصلت عمومی نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری است و کشورهای مثل ایران که تحت سلطه‌ی کشورهای پیشرفته هستند، ضررهای بیشتری را متحمل می‌شوند. اما دولت شرایط را مناسب جلوه می‌دهد و در خبرگزاری‌های مختلف از استخدام‌های دولتی سخن به میان می‌آید. همواره در شرایط بحرانی دولت‌ها برای آنکه

این شکل مشکلات جامعه حل نمی‌شود، اما اعتراض نسبت به شرایط شکل گرفته می‌تواند جرقه‌ای برای اقدامات بزرگ‌تر در جهت از بین بردن ستم، نابرابری و تمام ساختارهای تولیدکننده‌ی آن‌ها باشد. در ۲۰ سال اخیر شاهد حضور دختران در عرصه‌ی آموزش عالی بودیم که این حضور حداکثری حاکمیت را بر آن داشت تا با سهمیه‌بندی گزینش، سهم پسران را نسبت به دختران افزایش دهد. اما دختران هنوز حضور حداکثری خود را حفظ کرده‌اند. در سال‌های اخیر بحث اشتغال زنان مانعی بزرگ است که شمار زیادی از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی را در بر می‌گیرد. چرا دختران فارغ‌التحصیل در برابر وزارت کار تجمع نمی‌کنند؟ مانع، عدم متشکل بودن آن‌هاست یا این بخش از جامعه حاضر نیست برای منافع خود و سایر افراد جامعه متحمل هزینه شوند؟ این قشر از جامعه تعداد قابل توجهی از افراد جامعه را در بر می‌گیرد و علاوه بر آنکه مانند سایر اقشار جامعه توسط نظام سرمایه‌داری تحت ستم هستند، نظام مردسالار نیز بر علیه آن‌هاست. بنابراین خشم آن‌ها کوبنده‌تر خواهد بود. رهایی جامعه به اقدام عاجل زنان علیه ظلم و ستم وابسته است. به امید اتحاد زنان علیه ساختار حاکم!!! §

نگذشته، گشت‌های ارشاد فعالیت خود را آغاز کرده‌اند. با کودکان خیابانی برخورد می‌کنند. دست‌فروشان را مورد آزار قرار می‌دهند. سال گذشته، چند روز مانده به سال نو، جوان دست‌فروش خرمشهری از شدت درماندگی خود را به آتش کشید. اما حریق این آتش سبب نشد، افراد جامعه علیه نابرابری‌ها بپا خیزند. راه برون‌رفت از این شرایط، بهبود روابط ایران و آمریکا نیست. اقتصاد آمریکا به دنبال فرودستی مردم کشورهای مثل ایران، رونق می‌گیرد. با وابستگی کشور ایران به نفت و پذیرش وظیفه استخراج نفت بر اساس قوانینی که آن‌ها تعیین می‌کنند و هزینه کردن درآمدها در عرصه‌هایی که سود را در نظام سرمایه‌داری تأمین می‌کند، اقتصاد سرمایه‌داری یعنی اقتصاد کشورهای پیشرفته قوت می‌گیرد. تولید غذا و مواد ضروری مردم اولویت تولید نیست. تنها چیزی تولید می‌شود که سود داشته باشد. حتی اگر قشر محدودی متقاضی آن باشند. در ماه‌های پایانی سال ۹۳ شاهد بودیم که کارگران اخراجی، معلم‌ها و پرستاران نسبت اخراج‌ها، حقوق معوقه و نابرابری دستمزد، اعتراض کردند. می‌دانیم که با افزایش دستمزد به قیمت بالا رفتن هزینه‌ها یا استخدام مردها به قیمت بیکاری زنان و تبعیض‌های به

ما همه فرخنده هستیم

صفحه
فیس بوک
عصیان

تبدیل کردند. جسد فرخنده بر شانه‌های زنان افغانی به سوی مزارش تشییع شد. زنانی که زمانی قربانی خشونت‌های اسلام‌گرای طالبانی بودند، هنوز نیز زیر نام جمهوری و با حضور سربازان آمریکایی قربانی وحشی‌ترین خشونت‌ها هستند. زنانی که می‌دانند از ترس بنیادگرایی اسلامی و طالبان‌ها به امپریالیسم پناه بردن، چاره این زخم چرکین نیست. زنانی که می‌دانند که همه جنگ آمریکا با طالبان و بنیادگرایان اسلامی، جنگ زرگری است و در جامعه‌ای که دخالت نظامی سیاسی مستقیم آمریکا آن را شکل داده، زنی در جلوی چشم پلیس به آتش کشیده می‌شود و پلیس بی‌تفاوت می‌ماند و مقامات آمریکایی درباره آن سکوت می‌کنند. زنانی که می‌دانند همان‌طور که جسد فرخنده را بر شانه‌های خود به سوی گورستان حمل کردند، جسد مردسالاری و زن‌ستیزی را نیز خود و تنها خود باید بر شانه‌های خود حمل کنند و به گورستان تاریخ بسپارند.

زنانی که از دو نظام پوسیده اسلام‌گرایی و امپریالیستی به تنگ آمده‌اند و در پی راه‌حل نوینی هستند. §



فرخنده نه در ده کوره‌ای به دور از چشم مسئولین و صاحبان قدرت که در کابل در نزدیکی ارگ ریاست جمهوری، درست در زمانی که رئیس‌جمهور دست‌نشانده افغانستان با اربابان امپریالیستش در حال رد و بدل کردن تبریکات نوروزی بودند، در جلوی چشم پلیس و با تأیید ضمنی ایشان وحشیانه به قتل رسید و جسدش به آتش کشیده شد. کوشیده شد، داستان فرخنده تحریف شود. او را بیمار روانی خوانند و به آتش کشیدن قرآن را به وی نسبت دادند. در حالی که وی زنی آگاه و تحصیل کرده بود که از این همه بی‌عدالتی و ستمی که هر روز بر او و خواهرانش روا داشته می‌شود، به تنگ آمده و لب به اعتراض گشود بود. که با حکم ملای مسجد، برای کشته شدن به مردان خشمگین مست از قدرت مردسالارانه و زن‌ستیز جامعه افغانس‌تان، سپرده شد، مردانی که ساختارهای زن‌ستیز جامعه، حمایت پلیس و مقامات به ایشان اجازه داد که بکنند، هر آنچه جاهلانه و کورکورانه خواسته بودند. قتل وحشیانه فرخنده، یک‌بار دیگر وضعیت دهشت‌بار زنان در

افغانستان را گوشزد کرد. زنان افغانی خشمگین و منجزر خاک‌سپاری وی را مراسم اعتراض

پیک نقد و دو فیلم

آوا
آرمان

رخ دیوانه

مجدد او نداشته است زیرا او به‌عنوان خنثی‌ترین عضو گروه از جریان فیلم خارج شده است ولی ناگهان به‌عنوان مغز متفکر ماجرا برمی‌گردد، هم‌انگیزه‌ی لازم برای اخاذی از ماندانا به او نداده است. ردپای کلیشه در قسمت‌های مختلف فیلم دیده می‌شود از جمله

رخ دیوانه روایت محتاطانه‌ی تضادهای اجتماع است. روایت آشنایی چند جوان از دو طبقه‌ی فقیر و مرفه جامعه که وجه مشترکشان نداشتن پدر یا مادر است. این آشنایی مقدمه‌ای می‌شود برای شروع ماجراهای نه‌چندان شیرین در زندگی‌شان.

داستان فیلم با صدای فیروز به‌عنوان راوی شروع می‌شود. دوستی اینترنتی فیروز و مسعود باعث می‌شود که این دو فرد از طبقه‌ی فقیر جامعه با اعضای مرفه گروهی به نام بی‌پدرمادرها آشنا شوند. قرار ملاقات حضوری اعضای این گروه، این دو را با ماندانا، شکوفه، غزل و نامزدش آشنا می‌کند. شرط‌بندی مسعود و ماندانا **راتبه‌گیر** گوشه‌ی گران‌قیمت ماندانا همه را به یک بازی پرمخاطره می‌کشاند که در انتها احتمالاً به مرگ فیروز می‌انجامد. می‌گویم احتمالاً چون هر روایت از فیلم، روایت‌های قبل از خود را به دروغ تبدیل می‌کند و درنهایت این اجازه را به بیننده می‌دهد که این روایت را هم مانند قبل، غیرواقعی فرض کند.

داستان فیلم در هفت پرده نمایش داده می‌شود که در هر کدام کلیتی از زندگی هر فرد گروه به بیننده گزارش می‌شود. اعتیاد، تجاوز، بی‌کاری، اختلاف خانوادگی، معضل مسکن از جمله مشکلاتی است که شخصیت‌های داستان با آن درگیرند.

داستان فیلم شخصیت‌پردازی منسجمی ندارد و به‌جز داستان زندگی ماندانا و ماجرای تجاوز و اعتیادش، اشاره‌ی منسجمی به زندگی دیگر افراد نمی‌شود. میان داستان‌های مختلف فیلم ارتباط خاصی وجود ندارد. البته کارگردان سعی می‌کند که این نقص را با استفاده از افکت‌ها و جلوه‌های ویژه پر کند. بازگشت مجدد شکوفه در پرده‌ی آخر، باورپذیری فیلم را دچار اختلال می‌کند. جریان فیلم، هم‌توان ایجاد زمینه‌ی مناسب را برای حضور



فیلم ابوالحسن داودی
CRAZY ABOUT THE BROTHERS
CASTLE DAWOOD

تهدیدهایش نمی‌ترسد و می‌خواهد راه خود را برود. زنی که هم باید آزارهای شوهر سابقش را تحمل کند و هم رفتارهای پرچشمداشت مردان دیگر را. تا پیدا کردن جای مناسب برای اجاره، مجبور می‌شود به خانه‌ی دوستشان برود. زن و شوهری با بازی رضا عطاران و فریده فرامرزی. مرد، خود را شکارچی می‌بیند و سمیرا را یک شکار. این نوع رفتار او باعث می‌شود که همسرش، سمیرا را مقصر بداند و در یک دعوا به سمیرا بفهماند که باید از خانه‌ی آن‌ها برود.

اکثر مردان فیلم، خود را محق به داشتن رابطه با سمیرا می‌دانند؛ اما سؤال‌ها و منفی‌بافی‌های مرسوم جامعه درباره‌ی زنی با موقعیت سمیرا از زبان زن دیگری گفته می‌شود: چه مادری بچه‌اش رو ول می‌کنه؟ از صبح تا شب کجا می‌ره؟ چرا شما همه‌ش با هم هستین؟ چرا بعد از طلاق می‌خواد کار کنه؟ چرا کارفرماش بهش وام داد؟ چه رابطه‌ای بینشونه...

بیان این مسائل از طرف یک زن دیگر می‌تواند تأیید زیرکانه‌ی این فکر نادرست باشد که زن‌ها، خوب جنس خودشان را می‌شناسند، حتماً در سمیرا ایرادی وجود دارد که او درباره‌اش این‌گونه می‌گوید. فیلم خواسته یا ناخواسته از مسئله‌ی زن صحبت می‌کند اما حتی به‌طور نمادین اشاره‌ای به نقش مذهب در این زمینه نمی‌کند. درحالی‌که مذهب مهم‌ترین عامل خشونت علیه زن است.

دلیل این وضعیت و مشکلات سمیرا تقلیل داده می‌شود به اعتیاد و بی‌عرضگی شوهرش. در حالی‌که اشاره‌ای نمی‌شود به این‌که مردی که در حال بازتولید خشونت است در چه اجتماع و فرهنگی بزرگ شده و آموزه‌های دینی، فرهنگی، اجتماعی و... چه آموزشی درباره‌ی زن به او داده است. به‌علاوه چه شرایط اقتصادی و عینی او را به سمت اعتیاد سوق داده است. بی‌گمان نقش او در خشونت علیه زن انکار شدنی نیست اما نباید مانع از این شود که هر دو را در نقش قربانی یک چرخه‌ی بزرگ‌تر نبینیم.

در پایان فیلم زنی درمانده و مستأصل به ما نشان داده می‌شود که تنها راه خلاصی از این ماجرا برای او، مرگ است. مرگی که به دلیل گناه بودن خودکشی با تصادف جایگزین می‌شود. مرگی که تنها زمان زن برای استراحت و پایان این ماجرا است.

شاید، دیدگاه خیلی‌ها این است که هیچ راه حلی وجود ندارد جز مرگ اما ما می‌دانیم که این تنها پایان ماجرا نیست. ما می‌دانیم که راه حل مبارزه همیشه وجود دارد و می‌دانیم که تنها راه رهایی از این درماندگی و ناامیدی فردی، بالا بردن آگاهی فردی و مبارزه‌ی جمعی است. §

نوع نگاه منفی به موضوع ارتباط در دنیای مجازی، یادآور کلیشه‌های حکومتی در این باره است. کلیشه‌ی همه‌جا حاضر دیگر در فیلم‌ها (و در این فیلم نیز)، خلاصه و شخصی کردن اختلاف طبقاتی در این دیدگاه عامیانه است که اگر می‌توانی خودت حقت را از آدم پولداری که می‌شناسی بگیر. بعد از دنیای مجازی، تم اصلی پیش برنده‌ی فیلم زده شدن جرقه‌ی همین فکر در ذهن مسعود است. این دیدگاه احمقانه ولی امن و بی‌خطر برای حکومت و قشر مرفه، وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی و نقش قدرت سیاسی را در این زمینه به‌کلی نادیده می‌گیرد.

آقای داودی هم خواسته به معضلات اجتماعی بپردازد و هم حواسش بوده که به خطوط قرمز نزدیک نشود تا فیلمش برچسب سیاه‌نمایی نخورد. نتیجه این می‌شود که نه به ریشه‌ها اشاره می‌شود و نه حتی معضل به‌درستی روشن می‌شود. ساختن فیلم اجتماعی واقع‌گرا و نشانه گرفتن قلب معضل بدون حتی داشتن دید واقع‌گرایانه به موضوع، امکان‌پذیر نیست.

استراحت مطلق

سمیرا زن جوان مطلقه‌ای است که با فرزندش راهی تهران می‌شود تا بتواند با کمک دوستان و آشنایان، درآمدی برای گذران زندگی کسب کند. این کار او با مخالفت همسر سابقش مواجه می‌شود. مرد، بچه را به زور از او می‌گیرد و به شهرستان نزد اقوامشان می‌فرستد. این درگیری‌ها در نهایت به مرگ سمیرا منجر می‌شود.

ماجرای فیلم، ماجرای تلاش زن جوانی است که می‌خواهد بعد از طلاق در اجتماع زندگی کند و مخالفت مرد معتادی که بعد از طلاق نیز خود را صاحب‌اختیار او می‌داند. زنی که از شوهر سابقش و



نژادپرستی و زن تیزی

دوروی یک سکه

ترانه

می‌ده، بر طبل احساساتی می‌کوبد که جنگ‌طلبی به نفع جمهوری اسلامی نتیجه اولش است و جنایتکاران جنگی‌ای مثل قاسم سلیمانی که در کشورهای دیگر مشغول لشکرگشایی هستند را قهرمان می‌داند: "قاسم سلیمانی داره که یه ارتش همه جا" و از جنگ‌طلبی و دخالت‌های نظامی ایران در کشورهای همسایه دفاع می‌کند. این آهنگ نمونه روشنی است که چگونه نژادپرستی، احساسات شوونیستی ملی‌گرایانه و زن‌ستیزی در هم آمیخته‌اند و چطور همدیگر را تقویت می‌کنند.

ما زنان ایرانی که از دوران نوجوانی خشونت و آزار خیابانی بخشی از تجربه زندگی روزمره‌مان بوده است، باید از خود بیرسیم، چرا هیچ‌کس معترض این خشونت و آزاری که هر روزه نه از سوی اعراب که از سوی مردان ایرانی علیه زنان ایرانی روا داشته می‌شود، نیست؟ چرا آزارهای جنسی خیابانی، متلک‌ها، خشونت‌های خانگی، اسیدپاشی‌ها، تجاوزهایی که هر روز به زنان می‌شود، مسکوت می‌ماند؟ چرا هیچ‌کسی از کسانی که اکنون غرور ملی‌شان جریحه‌دار شده است، علیه این خشونت منظم و دائمی علیه زنان اعتراضی نمی‌کنند؟ اما خبری که از درستی آن مطمئن نیستیم، در بحبوحه‌ی درگیری‌های عربستان و ایران بر سر یمن تا این حد تحریک کننده است؟

جواب سؤال پیچیده نیست: احساسات شوونیستی ملی‌گرایی که همیشه رنگ و بوی تند نژادپرستی دارند، همزاد و هم‌ریشه ستم‌جنسیتی و اندیشه‌های زن‌ستیزانه هستند. ریشه همه این احساسات افکار پوسیده و ارتجاعی است که نابرابری و فروتری بخشی از جامعه نسبت به بخش دیگر را روا می‌دارد و توسط هر دولت و حکومت سرمایه‌داری (خواه دموکراسی در آن برقرار باشد و خواه دیکتاتوری) به اشکال مختلف حفظ و بازتولید می‌شود. این نابرابری می‌تواند فروتری زنان نسبت به مردان باشد که خود را مثلاً در خشونت فیزیکی و روانی علیه زنان، جوک‌ها و ناسزاهای جنسی نشان می‌دهد، یا فروتری یک نژاد نسبت به نژاد دیگر باشد که گذشته از اینکه برتری چه نژادی بر چه نژادی باشد، در هر حال نامش نژادپرستی است.

این آهنگ مثال روشنی برای ما فمینیست‌هاست که بدانیم برای رهایی زنان، برای مبارزه با زن‌ستیزی باید سرهای دیگر این اژدهای هفت سر را هم قطع کرد. رهایی زنان بدون رهایی از اندیشه‌های متحجرانه نژادپرستانه و کیش ملت‌پرستی ممکن نیست. ما برای دنیایی مبارزه می‌کنیم که در آن همه انسان‌ها گذشته از نژاد، جنسیت و تعلق طبقاتی‌شان، برابر باشند. این دنیا قبل از اینکه در جهان بیرون ساخته شود، در ذهن من و تو باید ساخته شود. §

این روزها شایعات تأیید شده و نشده زیادی درباره آزار جنسی دو نوجوان ایرانی در فرودگاه جده، به گوش می‌رسد. جدای از اینکه بررسی جزئیات این خبر/شایعه نیاز به بررسی بی‌طرفانه و مبتنی بر وقایع رخ داده و نه احساسات باشد، آهنگ رپی که توسط بهزاد پکس رپر جوان تهرانی در این باره خوانده شده، زنگ خطر نژادپرستی، زن‌ستیزی و جنگ‌طلبی را به صدا در آورد.

"عرب کش" همان طوری که از نام آن پیداست، یک آهنگ نژادپرستانه بر علیه اعراب است. در ویدئویی که منتشر شد، ویدئو با متنی بسیار زن‌ستیزانه آغاز می‌شود:

"در جواب تجاوز مأموران آل سعود به دو نوجوان ایران بهزاد پکس، در اقدامی تحسین برانگیز نسبت به رپرهای دیگر با خواندن آهنگ "عرب کش" مادر اعراب را"

مادر کسی را ...مادر اعراب را.... همان چارچوب زن‌ستیزانه همیشگی است که زن را مایملک مردان می‌داند و برای تحقیر و توهین به مردی، زنان او را از جمله خواهر/مادر و همسرش را نشانه می‌رود. در این تفکر زن چیزی به جز ضمیمه‌ای، یک ضمیمه جنسی بر وجود مردان، نیست. این همان جایی است که ایده‌های زن‌ستیزانه و ایده‌های نژادپرستانه دست در دست همدیگر حرکت می‌کنند. توهین و تحقیر نسبت به اعراب، "دل خوش نداشتیم هیچ‌وقت از این ملخ خور عرب" همراه با اندیشه‌های شوونیستی کهنه و پوسیده‌ای که به اسطوره‌های قدیمی می‌آویزد: کوروش بلند شو وطن بوی تجاوز

